

برای خدمت به مردم بی‌قرار بود

بروانه نوروزی، همسر محترم شهید همدانی می‌گوید: زندگی ما بسیار ساده بود. هر کس به منزل ما می‌آمد(این سادگی تعجب می‌کرد، شهید همدانی همیشه شکرگزار و راضی بود، اعتقاد داشت که ما باید مثال بقیه مردم زندگی کنیم.

هیچ کاه ماشین مدل بالا و گران قیمت سوار نمی‌شد. ما به ایشان اعتراض می‌کردیم که به خاطر پدردندان(ایشان جانباز بوده و به زانوهایشان تیر خورده بود) یک ماشینی بخريد که دنده اتومات باشد تا اینقدر اذیت نشود! اما قبول نمی‌کرد و می‌گفت من با مردم عادی فرقی ندارم.

شهید همدانی پدری بسیار خوب و همسری نمونه بود؛ وقتی وارد خانه می‌شد هر کاری که بود انجام می‌داد. اگر من در آشپزخانه بودم به من کمک می‌کرده‌هیچ ابایی نداشت. طوری که وقتی در خانه بود از من بیشتر کار می‌کرد! من می‌گفتم: شما خسته‌ای، از صبح تا حالا کار کرده‌ای با این همه خستگی باز هم استراحت نمی‌کنید! می‌گفت: استراحت برای خواب و استراحت زیاد است، ما تا وقتی که زنده هستیم باید کار کنیم.

با نوه‌هایش به قدری بازی می‌کرد که آنها خسته می‌شدند، بچه‌ها پیش انرژی پدربزرگشان کم می‌آوردند! شهید همدانی خیلی به ورزش اهمیت می‌داد و بچه‌ها را همیشه به ورزش کردن تشویق می‌کرد. من نتوانستم مشکلی را حل کنم، به همین خاطر ناراحت و خسته‌ام.

شهید همدانی و دوستانشان در همدان و تهران خبریه‌ای داشتند. بسیاری مخلصانه به مستضعفین کمک می‌کرد، هر کسی که از ایشان کمک می‌خواست حاج آقا بی‌قرار بود تا به آن شخص کمک کند. بعد از شهادت ایشان، افراد زیادی برای ما تعریف کردند که شهید همدانی چه کارهای بزرگی انجام داده؛ چون حاج آقا هیچ وقت کمک‌هایش را عنوان نمی‌کرد. امکان نداشت کسی از او تقاضایی کند و حاج آقا کاری انجام ندهد، هر کاری که از دستش برمی‌آمد حتماً انجام می‌داد.

وقتی برای دیدن حاج آقا به سوریه می‌رفتیم، برای ما توضیح می‌داد که سوریه هر روز همین وضع را دارد و شب‌ها هم شما نمی‌توانید خوب بخوابید؛ سر و صدای شلیک خیلی زیاد است. ولی یکی دو روز که بگذرد شما هم به این صداها عادت می‌کنید. بچه‌ها از این سفر خیلی خوشحال بودند. هم دیدن پدر آنها را خوشحال می‌کرد، هم اینکه می‌گفتند ما که جنگ را ندیدیم و این برای ما تجربه خوبی است.

چند روزی که ما در سوریه بودیم صدای شلیک‌ها خیلی زیاد بود، حتی یک روز به قدری سرر و صدای زیادی به پا شده بود که من فکر می‌کردم دشمن تا پشت در خانه ما رسیده‌تا جایی که به بچه‌ها گفتم؛ آماده باشید! تا اینکه حاج آقا تماس گرفت و گفت که درگیری تا سر کچه هم رسیده و شما فقط روی زمین بنشینید و بلند نشوید چون ممکن است تیراندازی کنند شیشه‌ها بشکند و مجروح شوید. اما دخترانم با خوشحالی روی بالکن و کنار پنجره می‌رفتند و می‌گفتند ما



* پدر در وصیت نامه خود خطاب به مادرم (در واقع خطاب به همه افراد) گفته‌اند که شما به نظام بدهکار هستيد نه طلبکار.

هم می‌خواهیم ببینیم که چه اتفاقی می‌افتد تا اینکه مجدداً حاج آقا تماس گرفتند و گفتند که از روی زمین بلند نشوید. من گفتم بچه‌ها دائم روی بالکن هستند و می‌خواهند تماشا کنند حاج آقا گفتند که ممکن است شیشه بشکند و خورده شیشه به بچه‌ها اصابت کند. گفتم حاج آقا اینجا هم بچه‌های شما هستند؛ شجاع و ترس استاده‌اند و به حرف من گوش نمی‌دهند!

درگیری خیلی زیاد شد؛ من از پنجره دیدم کسانی که مجروح شده بودند را به ساختمان ما می‌آوردند. درگیری تا شب با شدت ادامه داشت. حاج آقا می‌گفت که ما سه بار تا سر کچه آمدم که شما را از آنجا منتقل کنیم اما شرایط طوری بود که امکانش نبود. شما مواظب خودتان باشید تا شرایط بهتر شود، وقت نماز صبح حاج آقا به دنبال ما آمد و ما هم همراه ایشان رفتیم.

بی عدالتی قلب پدر را به درد می‌آورد

وهب همدانی، فرزند ارشد شهید همدانی درباره شخصیت و ویژگی‌های پدرش اظهار می‌دارد: شهید همدانی برای ما هم پدر بودند هم مراد، رابطه مراد و مربی بین ما حاکم بود. ما فرصت‌های کمی را در کنار ایشان بودیم، به همین دلیل هم لحظه‌های دیدن پدر برای ما غنیمت بود. یکی از حسرت‌هایی که بنده امروز دارم این است که از وجود ایشان خوب استفاده نکردم.

شبی که رهبر معظم انقلاب می‌خواستند به منزل ما تشریف بیاورند، با ما تماس گرفتند و خبر دادند که حضرت آقا قرار است شرفیاب شوند. مننی حضرت آقا این طور است که به خانواده شهید سرکشی می‌کنند. پدر دوشنبه همان فتنه که شهید شدند با حضرت آقا دیدار داشتند. پس از آن دیدار غامز به‌سوریه شدند و پنجشنبه به شهادت رسیدند. ما مردم آن شب به حضرت آقا گفتند که شهید همدانی دوشنبه در محضر شما بودند و امروز هم که شما بازدید ایشان را پس دادید ما از شما ممنون هستیم.

پسدر در صورت نامه خود خطاب به مادرم (در واقع خطاب به همه افراد) گفته‌اند که شما به نظام بدهکار هستید نه طلبکار. او در آغاز وصیت‌نامه شکرگزاری می‌کند؛ برخلاف خیلی از افراد که دائم نق می‌زنند، شهید همدانی دلیل شکرگزاری خود را هم توضیح داده که

خیلی افراد از ما داشتند این زمان را ببینند اما نتوانستند، کسانی که

اشراف زیادی داشتند اما همیشه خوش‌بین بودند و هیچ وقت خودشان را طلبکار نمی‌دانستند. با وجود آن همه مجاهدت‌ها و رشادت‌هایی که داشتند هیچ وقت در این قضیه برای خودشان حقی قائل نبودند. در مسئله کار یا مسائل دیگر ما هیچ دخالتی نمی‌کرد هر کاری که پیش می‌آمد می‌گفتند شما هم مثل بقیه مردم، هر کاری که بقیه مردم انجام می‌دهند شما هم کار را انجام دهید.

حق شهدا را نمی‌توانیم ادا کنیم

مهدی همدانی، دیگر فرزند شهید همدانی هم درباره پدرش گفت: از خصوصیات اخلاقی پدر این بود که ایشان وقف مردم بودند، در دیدارهایی که ما همراه حاج آقا بودیم همه مراجعه‌را می‌پذیرفتند، اگر مطلبی بود یادداشت کرده و بی‌گیری و رسیدگی می‌کرد. یکی از دغدغه‌های حاج آقا خانواده شهید بود که با تمام وجودشان وقت می‌گذاشتند و هر کاری که از دستشان بر می‌آمد انجام می‌دادند. تقریباً دو سه سال پیش بود که یکی از فرزندان شهدا با حاج آقا ملاقاتی داشت و قرار شد تماس بگیرند، آن شب دیر وقت بود و پدر مشغول استراحت بودند و به بنده گفتند که اگر تماس گرفتند من را بیدار کنید تا کارشان را انجام دهم. این بنده خدا دیر وقت تماس گرفت و من گفتم اگر اشکالی ندارد فردا بنده تماس می‌گیرم تا شما با پدر صحبت کنید. صبح وقتی حاج آقا بیدار شد و گفتم که تماس گرفتند و من این طور



نگاهی به زندگی فردی و اجتماعی شهید سردار همدانی در گفت‌وگو با خانواده و هم‌زمان

گفتم، پدر از من دلخور شدند و گفتند شهدا و فرزندانشان حق بزرگی بر گردن ما دارند. اگر ما شب و روزمان را هم برای شهدا بگذاریم باز نتوانسیم آن طور که باید و شاید وظایفمان را انجام بدهیم.

پدر گفت که شهید می‌شود

زهر ا همدانی، فرزند شهید همدانی هم درباره ویژگی‌های پدرش این گونه سخن می‌گوید: پدر واقعا ساده زبست بود و سعی داشت مانند کم درآمدترین مردم زندگی کند، همیشه می‌گفتم که به خاطر درد پاهایش ماشین بهتری بخرد! اما قبول نمی‌کردند و می‌گفتند من با بقیه مردم فرقی ندارم. به دنیا وابستگی نداشت و اصلا برایش مهم نبود اموالی که دارد، از بین رفته یا خراب شود، یک بار که ماشین بابا در خیابان آتش گرفته بود، مردمی که برای کمک آمده بودند فکر کرده بودند که بابا هم رهگذری است که برای کمک آمده، بعد که متوجه شده بودند مالک ماشین خود بابا بوده از عادی بودن رفتار ایشان تعجب کرده بودند. بعد از ملاقات آخر با حضرت آقا، ظهر که به خانه برگشتند با هم ناهار خوردیم، آن روز پدر به ما گفت که این سفر آخر من خواهد بود و من در این سفر شهید می‌شوم. ما گریه کردیم و مادرم به ما دلداری می‌داد و می‌گفت پدر از سال‌های اول جنگ در میدان مبارزه و آتش بود و خدا همیشه حافظش بوده، این بار هم خدا نگهدارش است. یک ساعت بعد از آن دوباره پدرم به من و خواهرم وصیت کرد که

هر روز که چهره نورانی‌اش را بر در دیوار خیابان‌ها می‌بینم دوباره به خودم نهیب می‌زنم؛ حاج آقا شهید شده، ولی اعماق وجودم - شاید به‌خاطر محبتی که از او در لدم دارم - نمی‌تواند بپذیرد که حاج آقا را دیگر نخواهم دید. گویی هر تصویری از سردار با انسان حرف می‌زند. به راستی بعد از گذشت چند روز دلمان به‌دوری هواش را کرده است. هوای سیمای نورانش، هوای شوخی‌ها و سر به سر گذاشتن‌های نمکی‌اش، هوای صحبت‌های دلنشین‌اش، هوای تواضع و فروتنی‌های بی‌پدیشی و ... چه کار کنیم؟! این حال وضع ماست، ولی قبل از به شهادت رسیدن‌ش هم گفته بودم که حیف است حاج حسین به مرگ طبیعی بمیرد. مردی که تجسم عبد صالح بود. مردی که کارهایش ما را به یاد یاران و اصحاب معصومین علیهم السلام می‌انداخت. به واقع شهید همدانی که بود؟

در این دل‌نوشته کوتاه به ابعاد وجودی و شخصیتی سردار شهید حسین همدانی - هر چند ناقص - اشاراتی خواهیم داشت: ۱ - سردار همدانی اهل صحنه‌های سخت و شرایط خطر بود. او هر کجا و هر زمان شرایط را سخت‌تر می‌دید پیش‌قدم می‌شد؛ از قبل از انقلاب در مبارزات با رژیم منحوس شاهنشاهی و حضور بی‌حسب جنگ تهناسی و حضور بی‌وقفه در تشکیل واحدهای استانی سپاه و سازماندهی نیروهای بسیجی و علاقه وافر به ثبت خاطرات دفاع مقدس و ساخت موزه دفاع مقدس در مستشاری نظامی در کنگو و سوریه و کمک به مردم بی‌دفاع در غائله فتنه ۸۸. اصلا حاج

moghaavemat@kayhan.ir

بعد از من چه کار کنید و دوباره گفت که من شهید می‌شوم که من گفتم بابا این حرف را نزدیند، تحمل شنیدنش را ندارم. پدر همان شب موقع رفتن و در فرودگاه پیامکی برای مادرم فرستاده و نوشته بودند: خداحافظ! این کار پدر جای تعجب داشت. چرا که پدرم اصلا اهل پیامک زدن نبود و این پیام واقعا نشان داد که این سفر با همیشه تفاوت داشت.

پدر جلوی فرزندان شهیدا به ما محبت نمی‌کرد اما وقتی در منزل بود خیلی به ما محبت و توجه می‌کرد در واقع ایشان هر نقشی که در خانواده با فامیل داشت را به نحو احسن ایفا می‌کرد. پدر خیلی مهربان بود و همیشه اشتباهات ما را با بزرگواری می‌بخشید طوری بود که ما اصلا خجالت می‌کشیدیم آن کار اشتباه را دوباره تکرار کنیم. اصلا به من سخت نمی‌گرفت و ما را در انتخاب‌های خود آزاد می‌گذاشت. حتی در انتخاب حجاب یا انتخاب همسر هم ما را آزاد می‌گذاشت.

وقتی می‌خواستیم به مسافرت برویم حتما نظر ما را می‌پرسید، هیچ تحکمی در فضای خانه نبود. پدر برای دختران و خانم‌ها اهمیت ویژه‌ای قائل بود، طوری رفتار می‌کرد که ما افتخار می‌کردیم دختر هستیم. وقتی پدری این حس غرور خوب را به فرزندش می‌دهد باعث می‌شود که آن فرزندان در جامعه اعتماد به نفس داشته باشند و با هر تلنگری به بیراهه کشیده نشوند.

اشاره: نوشتن درباره شهید همدانی کار سختی است. به همین خاطر از همان ابتدا از روح شهید همدانی خواستیم تا ز نگارش این مصاحبه‌ها یاری‌ام کند. شهید همدانی بزرگ مردی بود که هر چه خاطراتش را ورق می‌زنم بیش‌تر شیفته شخصیتش می‌شوم و هر لحظه آه می‌کشم که چه زود رفت، چه زیبا گفت رهبرم که شهادت برای سردار همدانی زود بود.

سردار شهید اسلام حاج حسین همدانی یکی از بزرگ مردان تاریخ ایران است که با رشادت‌های بی‌نظیرش نه تنها یاری کرد مردم ایران بلکه حامی مردم مظلوم سوریه بود و اسم او سبب دلگرمی مردم بی‌دفاع و مظلوم جهان بود؛ روح بزرگی داشت که در کالبد جسم مادی‌اش جا نمی‌گرفت. همواره در راه حفظ اسلام و باری مظلومان

شب و روز می‌گذراند و ادای تکلیف و سرباز ولایت بودن از ویژگی هایش بود، شهید همدانی محب و محبوب خدا بود چرا که خصوصیات اخلاقی او با آیات قرآن و روایات اهل‌بیت منطبق است. حاج حسین همدانی نامی است که هر چه از او بنویسیم کم است. چرا که وصف او از عهده این قلم‌های مادی بر نمی‌آید.

چهل روز است که سردار همدانی به آرزوش رسیده و بستگان، نزدیکان، آشنایان، هم‌زمان، ملت ایران و مردم مظلوم و ستمدیده جهان در داغ فراخ او می‌سوزند؛ گویی که پدر، مادر و یا برادر خود را از دست داده‌اند. در این مدت ابعاد وجودی و گستره خدمات پنهان شهید همدانی کم کم نقاب از رخ بر کشیده، تا آنجا که همسر وی می‌گوید: «من هم از بعضی از کارهای خیر او بی اطلاع بودم.» دوستانش نیز اذعان می‌کنند که حاج حسین را نشناخته بودند. در جست وجوی قطره‌ای از دریای شخصیت این شهید و الا مقام خیرنگار کیهان گفت و گویی با را خانواده محترم شهید، هم‌زمان و دوستان ایشان ترتیب داده که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

سید محمد مشکوه‌الممالک

پدر عشق عجیبی به خانواده داشت وقتی کسی عاشق خانواده باشد و از علایق خود دل بکند و برود واقعا کار بزرگی کرده است.

من فکر می‌کنم اینکه پدر ما را تنها می‌گذاشتند و می‌رفتند هم از عشق زیادشان به ما بود. امام حسین(ع) هم خانواده‌اش را دوست داشتند و می‌دانستند چه اتفاقات تلخی در انتظارشان است اما مقصود نهایی سیدالشهدا(ع) خدا بود؛ شهدا هم در راه امام حسین(ع) قدم برداشتم

پدرم همیشه به قصد روشنگری بعضی مطالب و موضوعات را در منزل توضیح می‌داد. در مورد مشکلات جامعه صحبت می‌کرد، این سخنرانی‌هایی که در حال حاضر از پدر وجود دارد، همان حرف‌هایی بود که در خانه هم می‌گفت. پدر همیشه دوست داشت که بصیرت دیگران هم بالا برود.

سازماندهی بسیج سوریه اثر جاویدان شهید همدانی
وصفی کهحجت الاسلام علیرضا پناهیان از شهید همدانی دارد خواندنی است؛ شهید همدانی خیلی انسان با صفایی بودند، سرشار از صداقت و خیلی انسان صریح‌اللهجایی بودند؛ زحمت کش و در عین حال آرام!

سردار همدانی هم فرمانده بود و هم مانند یک سرباز زحمت می‌کشید و هر کسی که نیروی او بود نیروی پرکاری می‌شد. چون فعالیت خود

* شهید همدانی

همیشه می‌گفتند

آن چیزی که من

را از پا در می‌آورد

بی‌عدالتی است.

من وقتی در حق

کسی بی‌عدالتی

می‌بینم خیلی

ناراحت می‌شوم.

شهید همدانی را می‌دید.

سردار حسین همدانی با این روحیات والا نقش بسیار موثری در راه اندازی حرکت مردمی در سوریه داشت. چون واقعا اسوه و الگویی

اشاره: نوشتن درباره شهید همدانی کار سختی است. به همین خاطر از همان ابتدا از روح شهید همدانی خواستیم تا ز نگارش این مصاحبه‌ها یاری‌ام کند. شهید همدانی بزرگ مردی بود که هر چه خاطراتش را ورق می‌زنم بیش‌تر شیفته شخصیتش می‌شوم و هر لحظه آه می‌کشم که چه زود رفت، چه زیبا گفت رهبرم که شهادت برای سردار همدانی زود بود.

سردار شهید اسلام حاج حسین همدانی یکی از بزرگ مردان تاریخ ایران است که با رشادت‌های بی‌نظیرش نه تنها یاری کرد مردم ایران بلکه حامی مردم مظلوم سوریه بود و اسم او سبب دلگرمی مردم بی‌دفاع و مظلوم جهان بود؛ روح بزرگی داشت که در کالبد جسم مادی‌اش جا نمی‌گرفت. همواره در راه حفظ اسلام و باری مظلومان شب و روز می‌گذراند و ادای تکلیف و سرباز ولایت بودن از ویژگی هایش بود، شهید همدانی محب و محبوب خدا بود چرا که خصوصیات اخلاقی او با آیات قرآن و روایات اهل‌بیت منطبق است. حاج حسین همدانی نامی است که هر چه از او بنویسیم کم است. چرا که وصف او از عهده این قلم‌های مادی بر نمی‌آید.

چهل روز است که سردار همدانی به آرزوش رسیده و بستگان، نزدیکان، آشنایان، هم‌زمان، ملت ایران و مردم مظلوم و ستمدیده جهان در داغ فراخ او می‌سوزند؛ گویی که پدر، مادر و یا برادر خود را از دست داده‌اند. در این مدت ابعاد وجودی و گستره خدمات پنهان شهید همدانی کم کم نقاب از رخ بر کشیده، تا آنجا که همسر وی می‌گوید: «من هم از بعضی از کارهای خیر او بی اطلاع بودم.» دوستانش نیز اذعان می‌کنند که حاج حسین را نشناخته بودند. در جست وجوی قطره‌ای از دریای شخصیت این شهید و الا مقام خیرنگار کیهان گفت و گویی با را خانواده محترم شهید، هم‌زمان و دوستان ایشان ترتیب داده که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

نگاهی به زندگی فردی و اجتماعی شهید سردار همدانی در گفت‌وگو با خانواده و هم‌زمان

رزمنده‌ای که همیشه خود را بدهکار انقلاب می‌دانست

بی‌ظنری بود. با اینکه تا آخر هم فرمانده سپاه بود ولی آن روحیه مردمی خود را از دست نداد و همیشه احساس می‌کرد یک نفر از مردم‌هست که دارد کار می‌کند و زحمت بسیاری می‌کشید.

این شهید بزرگوار همیشه در حوادث سال ۸۸ به جوانان توصیه می‌کرد که بدون سلاح به میدان مقابله با اغتشاشگران بروند و خیلی توصیه داشت که با مهربانی و سعه صدر رفتار کنند. این سردار والا مقام

در سوریه نیز با وجود دشواری‌ها توانست به سازماندهی نیروهای مردمی پرداخته و کمک بزرگی به ملت سوریه کند.

شهید همدانی فرمانده قلب‌ها بود

سردار احمد بیگدلی معاون امنیتی و دفاعی سپاه تهران در رابطه با شخصیت شهید همدانی می‌گوید: شهید همدانی یکی از الگوهای بارز مدیریت و فرماندهی بود. او در این راستا عمده به حاج احمد متوسلیان تاسی می‌کرد. در همه مثال‌ها، ذکر مثال از حاج احمد بود و هر آنچه در حاج احمد متوسلیان سراغ داریم به عینه در عمل از ایشان می‌دیدیم. مهم‌ترین خصلت شهید همدانی، صلابت، اقتدار و جدیت در کار، توام با مهربانی، عطفوت و لطف به زیرمجموعه بود. در واقع در یک جمله می‌توان گفت که حاج حسین همدانی به قلب‌ها فرماندهی می‌کرد. چرا که وقتی دستوری می‌داد رابطه فرماندهی جای خودش محفوظ، دلدادگی به معنای واقعی خود در یک نساب برادری



عازم سوریه بود و خانواده‌اش را از شهادتش به تصریح آگاه کرده بود، و اصرار کرده بود که من را در همدان دفن کنید.

الحق و الانصاف همه همدان چه خوب پاسخ این همه وفاداری را به سردار سرافرازشان دادند. جمعیت انبوه مردم برای تشییع و بی‌گیری امور این هیئت نبی و مدافع حرم مقبله حضرت آخرین هدیه‌او به بچه‌های رزمنده و بی‌پناهی‌ها، ساخت حسینیه ثارالله در محله‌های رزمنده و شهدای نام «عدل اسلامی» و خدمات فراوانی را در اقصی نقاط ایران به اقتدار کس توان ارائه دهد. خاطره خوب صندوق قرض‌الحسنه عدل، هیچ‌گاه از ذهن مردم همدان بیرون نمی‌رود. خیلی از مردم با واپهای این صندوق خاندان شدند و به شکی دست و پا کردند. و در آخر هم که بحرانی بر صندوق های قرض‌الحسنه در شهرهای مختلف وارد شد مردانه به میدان آمد و در اسرع وقت مطالبات مردم را پرداخت کرد. بار تمام تهیمت‌ها و بی‌مهری‌ها را بدون هیچ شکایتی بر دوش کشید.

۶- شهید همدانی یک انسان ولایت‌مدار و مطیع محض مقام معظم رهبری بود. از اعماق جانش دل بسته رهبری بود. در وصیت‌نامه‌اش، حضرت آقا را این طور خطاب می‌کند: «اَما مَوم و املایم حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای که نتوانستم سرباز خوبی باشم عذرخواهی

صفحه ۸

یک‌شنبه اول آذر ۱۳۹۴

۱۰ صفر ۱۴۳۷ - شماره ۲۱۲۱۴



تجلی می‌یافت، یا جایی هم رابطه پدر و فرزندی بود. سردار همدانی به جوانان فرصت ابراز وجود می‌داد. همین موضوع باعث شد که خیلی از افرادی که تا پیش از این به آنها توجهی نمی‌شد در دوره ایشان رشد و نمو پیدا کرده و امروز همین افراد، نیروهای کلیدی و اساسی هستند. همیشه می‌گفت اگر به جوان‌ها اعتماد کنید ضرر نمی‌بینید. بارها این جمله را از ایشان شنیدم که می‌گفت امورات را باید به دست جوان‌ترها بدهیم و ما در کنارشان مشاور باشیم.

در مدل‌های فکرسازی و تصمیم‌گیری عموما طوفان فکری ایجاد

می‌کرد و بحث را به چالش می‌کشید و در نهایت جمع بندی خوبی از آن در می‌آمد. فرصت می‌داد تا افراد با ابراز وجود به یک خودباوری برسند، رفتاری نداشت که فرد جرات نکند حرفش را بزند اگر غلط هم می‌گفت از همان حرف غلط او سعی می‌کرد یک نتیجه خوب بگیرد تا اینکه آن فرد خود را باور می‌کرد.

بنده به لحاظ قرابت زیادی که با شهید همدانی داشتم هیچ‌گاه یادم نمی‌آید پارتی بازی کرده و اقوام و فامیل خود را برسر کار بیاورد. خیلی افراد، پسرهای شهید همدانی را تا قبل از شهادت او نمی‌شناختند. ایشان هم همسوی ولایت قدم برمی‌داشت و فرمایشات رهبر معظم انقلاب را رعایت می‌کرد. از دیگر ویژگی‌های شهید این بود که به افراد اعتماد

افراد را آزمایش می‌کرد. حاج حسین همدانی هر جا که می‌رفت منشا تحول و نوآوری بود. ضمن اینکه انعطاف عجیبی داشت. به عنوان مثال

در سوریه خیلی از خلأهایی که پر کردن آنها مدت‌ها زمان می‌برد را در مدت کوتاهی پر می‌کرد.

یکی از فعالیت‌های ایشان ایجاد بنیاد شهید در سوریه بود، چون آنها بنیاد شهید نداشتند که وقتی کسی شهید شود به امور او رسیدگی شود. حاج حسین رفت و این کمبود را پر کرد و همین باعث شد که هم حامی خانواده‌های شهدای سوریه باشد و هم اینکه حضور نیروهای سوری در صحنه مقابله با داعش برنگردد شود.

مدل‌های دفاعی و ایده‌های مقاومت شهید همدانی باعث شد که داعش نتواند بیش از این بر خاک سوریه سیطره یابد، و الا اگر تدابیر حاج حسین همدانی نبود چه بسا که دمشق هم سقوط می‌کرد.

درخواست شهید همدانی از هم‌رزم شهیدش

فرحناز رسولی همسر سردار شهید سعید قهاری درباره شهید همدانی می‌گوید: شهید همدانی و شهید قهاری از جوانی در همدان با هم دوست بودند.این دو شهید بزرگوار با تعداد دیگری از برادران همدانی، سپاه همدان را تشکیل دادند. آنها سال ۵۷ در فعالیت‌های انقلاب و حتی قبل از آن هم با هم دوست بودند، اما بعد از راه اندازی سپاه همدان شهید قهاری بنا بر نیاز منطقه به کردستان رفت.

به خاطر دارم ۹ ماه قبل از شهادت شهید همدانی در منزل و در کنار خانواده این شهید بودم. من گفتم شما که یار قدیمی شهید قهاری هستی خاطراتی بفرمایید، ایشان تعریف می‌کرد که شهید قهاری یار خوبی بود که متأسفانه من در کنارش نبودم که با هم شهید شویم، هر وقت سر مزار شهید قهاری می‌روم به ایشان التماس می‌کنم که من را پیش خودت دعوت کن. موقع خداحافظی، شهید همدانی می‌خواست که دعا کنم حاج سعید(شهید قهاری) من را به پیش خود ببرد. به نظرم حاج سعید قهاری شهید همدانی را دعوت کرد و دعای ایشان مستجاب شد.اما صد حیف که ما دیگر نمی‌توانیم از وجود ایشان فیض ببریم.

سرباز گمنام و بی نشان ولایت بود

حجت الاسلام محمد رضوی هم عضو هیئت ریسسه مجمع نمایندگان حوزه علمیه قم و از دوستان نزدیک شهید همدانی هم این گونه از او یاد می‌کند: ایشان با تفکر جهادی خود در دانشگاه دفاع مقدس استاد بزرگ لشکر شفق بود که تبسم زیبای چهره ملکوتی او آرامش برگرفته از ایمان راسخ را به نمایش می‌گذاشت. مهربانی و جرأت همراه با ایمان بی‌نظیرش، دلگرمی، روحیه، جرأت و شجاعت را برای رزمندگان ما به مو و نکته به نکته تفسیر و تبیین می‌نمود.

به یاد دارم که در گردان ۱۵۴ لشکر انصارالحسین (ع) قرار گرفتمیم و در خیمه‌ای واقع در چنگوله در غرب کشور برونده نقشه پانک جنگی برای عملیات و حضور گردان‌ها و گروهان‌ها را برای ما تشریح می‌کرد. همین که صدای آواز آمد، بی‌هی درنگ بلند شد تا با آب جاری در رودخانه چنگوله وضو بسازد. حمید رهبر، فرمانده گردان خواست که حاج حسین همدانی توقف کند تا کار تشریح تمام شود. سردار نگاه با معنایی کرد و گفت؛ مگر نشنیدید صدای اذان بلند شده، ما برای همین نماز با بعثی‌ها می‌کنیم! یکی از اهداف نظامی و اسلامی ما حفظ نماز است که فرمانده اصلی ما یعنی امام حسین (ع) در تقابل با لشگر عمر بن سعد در روز عاشورا بارها و بارها تکرار فرمودند. سپس با طمانینه خاص خود، وضو ساخت و نماز را که خواند ادامه جلسه را مجددا مدیریت کرد.

ایشان همواره سه وعده نماز را در مسجد محله‌شان (مسجد انصارالحسین شهرک شهید محلاتی) می‌خواند و این جزء برنامه زندگی ایشان بود.

روزی در شهر قم ما اجتماع طلاب و فضایی همدان را برگزار کرده بودیم که به مناسبت پاسداشت مقام شهدای روحانی و نیز تشریح اوضاع سوریه بود از ایشان درخواست کردیم برای این موضوع سخنرانی. کنند که ایشان نیز قبول کرد به قم سفر کند. اما ایشان تأخیر کرد. از همراه سردار، علت تأخیر را پرسیدم.

در پاسخ به بنده گفت که اول خواستند به زیارت حضرت معصومه(س) بروند. وقتی هم که زیارت ایشان تمام شد در مسیر برگشت به سمت ماشین و در حیاط حرم به صورت اتفاقی با یکی از رزمندگان که سردار را می‌شناخت برخوردیم که مشکلی داشت و با حاج حسین در میان گذاشت. سردار برای حل مشکل ایشان مجبور بود با چندین نفر تماس بگیرد و کار ایشان را پی‌گیری و حل کند. این بود شخصیت و روحیه این فرمانده که تا ابد در کارنامه ایشان خواهد درخشید. بنده به امر خانواده همراهش به قم رفتم و در آنجا دیدم که با قدوم حضرت آقا منزلشان مورد عنایت و متبرک با قدم ولایت شد. در همدان نیز من در جایگاه حضور داشتم و سرداران همه یکپارچه اشک فراخ بر گونه‌ها جاری ساخته بودند.

یکی از همراهان ایشان گفت در سوریه همراه حاج حسین بودم و محاسن ایشان همه با خون خضاب شده بود و راستی که لقب حبیب دادن به ایشان لقب به جایی است.

هنگامی که داخل قبر شدم تا پیکر مطهر این شهید والا مقام نام ۴۱ داخل قبر بگذارم مقداری آب و زمزم و تربت و عقیق منقوش به نام ۴۱ معصوم را از قبل مهیا کرده بودم را با ایشان همراه کردم.

چهره‌اش بسیار بسیار نورانی بود. اول خم شدم و پیشانی‌اش را بوسیدم و سپس محاسنش را نوازش کردم و گفتم ای حبیب سپاه اسلام این رای شهادت بر قامت استوارت مبارک باد.